



کانگ چول هوان، نویسنده کتاب «آکواریوم‌های پیونگیانگ»

شبه جزیره ناشناخته • ۲

## پیروزی بر سکوت

حقایق در «آکواریوم‌های پیونگیانگ» فریاد می‌زنند

فرزانه سالمی

این نازده اول ماجرا بود. روز ۱۳ ژوئن سال ۲۰۰۵ میلادی، «کانگ چول هوان» به کاخ سفید دعوت شد تا با جورج بوش در خصوص این کتاب به تبادل نظر بپردازد. کاخ سفید هم در ابتدا دیدار بوش و هوان را به صورت عمومی مطرح نکرده بود اما بعد این دیدار تایید شد و عکس‌هایی نیز از آن به نمایش گذاشته شد. دیدار ۴۰ دقیقه‌ای آنها با این سوال بوش آغاز شد که: «گر رئیس‌جمهور آمریکا بودی در مورد کره شمالی چه کارهایی صورت می‌دادی؟» پاسخی هم که شنید این بود: «اول از همه، چین را متقاعد می‌کردم که از استرداد اتباع

خاطرات «کانگ چول هوان» از دوران دهشتناک زندگی اش در اردوگاه‌های کار اجباری حکومت کره شمالی جذاب و البته تکان‌دهنده است. کتاب او «پیر ریگولت» با عنوان «آکواریوم‌های پیونگیانگ» گاهی شکل داستانی



دارد؛ در بخش‌هایی مثل سند تاریخی است؛ و گاه به خاطره نگاری شباهت پیدا می‌کند؛ و البته خیلی‌ها معتقدند این کتاب یکی از وحشتناک‌ترین کتاب‌های خاطراتی است که تاکنون منتشر شده است. هوان - که روزنامه‌نگار و رئیس گروه مبارزه با گولاگ‌های کره شمالی است - می‌گوید انتشار کتاب باعث شده که جهلیمان نسبت به مردم کره شمالی و رنجی که می‌برند بی‌تفاوت نباشند. با این وجود، سر و صداهای زیادی که پس از انتشار «آکواریوم‌های پیونگیانگ» بلند شد نشان داد از طرفی حق با اوست و از طرف دیگر، هوان به هر حال باید شرط عقل را در موضع‌گیری‌هایش در نظر بگیرد! ماجرا از آنجا شروع شد که جورج بوش در لوج درگیری‌های کاخ سفید با حکومت کره شمالی، کتاب «آکواریوم‌های پیونگیانگ» را خواند و به شدت هم آن را پسندید. رئیس‌جمهور آمریکا معمولاً عادت ندارد کتاب‌های زیادی را مورد توجه قرار دهد و خواندن آن را هم به دیگران توصیه کند؛ اما این بار او به مقامات ارشد آمریکایی هم توصیه کرد کتابی را که در خصوص یکی از کشورهای عضو محور شرارت نوشته شده، بخوانند! اما

شمالی را عضو محور شرارت قلمداد می‌کرد و به سیاست‌های مشابه بیل کلینتون در قبال کره شمالی هم علاقه‌ای نشان نمی‌داد. توجه خاص او به کتابی انتقادی نسبت به حکومت کره شمالی غیرعادی نبود. جورج بوش نمی‌خواست در جریان مذاکرات هسته‌ای با کره شمالی هم امتیازی به این کشور بدهد و این کتاب انتقادی به او کمک می‌کرد که موضع خود در مورد کره شمالی را راحت‌تر توجیه کند. از سوی دیگر، خیلی از صاحب‌نظران هم کره شمالی را با آلمان شرقی مقایسه می‌کردند و به همین جهت، به شدت از انتشار «آکواریوم‌های پیونگیانگ» راضی بودند. صاحب‌نظرانی که تعلق خاطر خاصی به ایده‌های راست‌گرایانه و چپ‌گرایانه نداشتند، تاکید می‌کردند هر کس که در عرصه سیاسی یا تجاری با کره شمالی مراد دارد باید این کتاب را بخواند؛ زیرا «آکواریوم‌های پیونگیانگ» به همه یادآوری می‌کند که در پشت موضع‌گیری‌ها و رُست‌های سیاسی، میلیون‌ها نفر از مردم حضور دارند که فقط به نامین نان شبشان راضی‌اند. برخی صاحب‌نظران مثل کریستوفر هیجنز از مجله سالن معتقد بودند که «آکواریوم‌های پیونگیانگ» باید خیلی معروف‌تر از اینها می‌شد. روزنامه انگلیسی فایننشال تایمز هم این کتاب را «پیروزی بر سکوت» لقب داده و نوشته بود: «کیم جونگ ایل هنوز بر سر قدرت است و اردوگاه بودوک هم سر جایش است. به همین جهت فقط خواندن این کتاب هم به مثابه حمله‌ای به این وضعیت غیرانسانی در کره شمالی است.» از سوی دیگر، طبیعی بود که چنین انتقاد شدیدی از یک حکومت کمونیستی به کام چپ‌ها چندان خوش نیاید. شاید به همین جهت بود که ایزابل هیلتون در نشریه انگلیسی و چپ‌گرای «نیواسترین» یادداشت خود در مورد «آکواریوم‌های پیونگیانگ» را چنین آغاز کرد: «واقعیت این است که در بسیاری از کتاب‌ها، داستان‌های مشابهی نقل می‌شود. اگر آکواریوم‌های پیونگیانگ را هم جزو همین دسته کتاب‌ها قرار دهیم، بدان معنی نیست که می‌خواهیم بسبت به رنج و عذاب انسان‌هایی تفاوت باشیم. موضوع این است که این نوع از خاطرنویسی دیگر اصالت

قبلی‌اش را ندارد.» هیلتون ترجیح داده بود برای نشان دادن رنج و عذاب‌های انسانی به شکنجه شدن زندانیان توسط سربازان آمریکایی در ابوغریب اشاره کند در مقابل، راست‌ها و برخی میانه‌روها نیز با انتشار «آکواریوم‌های پیونگیانگ» خود را در موقعیت خوبی برای انتقاد از حکومت کمونیستی یافتند. مثلاً دبلیو تلگراف - روزنامه راست‌گرای انگلیسی - از انتشار کتاب



نویسنده کتاب با بوش هم دیدار کرد

فراری کره شمالی دست بردارد. بعد بستن اردوگاه‌ها در کره شمالی را مورد توجه قرار می‌دادم و سپس بحران هسته‌ای را حل می‌کردم.» ترکش‌های ناشی از دیدار بوش و هوان خیلی زود آشکار شدند. فوراً مقامات کره شمالی پا به صحنه گذاشتند و نویسنده کتاب «آکواریوم‌های پیونگیانگ» را «آدم منفوری» خواندند که طی دیدارش با بوش «تمام تلاش‌ها برای از سرگیری مذاکرات هسته‌ای با آمریکا را نقش بر آب کرده است.» اما در شرایطی که جورج بوش، کره

«آکواریوم‌های پیونگیانگ» استقبال کرد و نوشت: «داستانی که هوان تعریف می‌کند، نشان می‌دهد تصمیم‌گیری‌های ما انسان‌ها چه عواقب غیرقابل پیش‌بینی می‌تواند به همراه داشته باشد.» و این موضوعی بود که در واقع به بازگشت خانواده هوان به کره شمالی و سرنوشت سخت آنها در این کشور کمونیستی اشاره داشت. به قول روزنامه دبلیو تلگراف، حقایق در این کتاب فریاد می‌زنند. به همین خاطر نیازی به توجیه و تفسیر بیشتر وجود ندارد. ●



شبه جزیره ناشناخته • ۵

## میراثی به نام رنج

«آکواریوم‌های پیونگ‌یانگ»  
و روایت زندگانی مردمان  
کره شمالی

◀ مریم شبانی

نام «جمهوری دموکراتیک خلق کره» گرداگرد سرزمین کره کشید، گذر می‌دهد و با زندگی روزمره ساکنان این کشور جدید همراه می‌کند، همان کره‌ای‌هایی که ۵۰ سال قبل ثروت خویش را برداشتند و ژاپن را ترک کردند تا طرحی نو برای زادگاه و موطن خویش اندازند. اما گویی باید زمان می‌گذشت تا این حقیقت بر مهاجران امیدوار کره‌ای آشکار شود که کیم ایل سونگ را تنها ثروت این جماعت به کار می‌آید و پس، آنهایی که روزی پیشتر استقبال پر شور «رهبر کبیر» روی عرشه کشتی را دیده بودند و دست او را فشرده بودند خیلی زود «خان به وطن» نام گرفتند و راه اردوگاه‌های کار اجباری را پیش گرفتند. سیاهه خائنان در کره شمالی البته فهرستی ناشناخته است که در این میان هم اعضای بلندپایه حزب کمونیست دیده می‌شود و هم وزرای سابق. در این فهرست هم «کیم یونگ-گیل» خواننده نامدار اپرا که «افتخار» دیروز کشور بود دیده می‌شود و هم «پارک سیونگ-جین» کاپیتان تیم ملی فوتبال کره شمالی که در جام جهانی ۱۹۶۶، کره را تا یک‌هشتم نهایی بالا کشید و اما باخت بعدی، حکم بازداشتش را صادر کرد. حکم بازداشت تمامی اعضای تیم ملی فوتبال هم صادر شد، گویی در کره شمالی تنها خائنان «کیم ایل سونگ» مصون از مجازات هستند و باقی همه نوبت مجازات خویش را انتظار می‌کشند.

◀▶

مردم کره شمالی در انتظار وقوع حادثه زندگی می‌کنند. کیم ایل سونگ از بدو قدرت‌یابی یک شعار را همیشه تکرار کرد: شعاری که حتی بعد از مرگ او هم هنوز در دایره بسته دیوارهای آهنین طنین‌انداز است: «جنگ بزرگ به زودی آغاز خواهد شد». در ایدئولوژی حکومتگری کیم ایل سونگ و پسرش کیم جونگ ایل، دشمن همه جا و در هر لباسی، وطن عزیز را نشانه گرفته است. دشمن‌یابی اصلی‌ترین وظیفه روزانه

روزی روایت مکتوب سال‌های زندگی‌اش در کره شمالی، همچون سندی معتبر، تنها شناسه برای شناخت زندگی اجتماعی مردم این سرزمین باشد. کانگ چول-هوان در «آکواریوم‌های پیونگ‌یانگ» تصویری حقیقی از زندگی و رنج مردم کره در پشت دیوارهای آهنین را ترسیم کرده است. او به ناگاه و در میان بهت «رهبر عزیز» افشاکری کرده تا از پس سال‌ها تحمل سکوت و انزوا از زندگی در کره شمالی بگوید، از زندگی ۱۰ ساله خود و خانواده‌اش در اردوگاه‌های کار اجباری و بدین ترتیب برای اولین بار برده از وجود اردوگاه‌های خانوادگی کار اجباری در



این سرزمین برداشته است. دوستان کانگ چول-هوان عظمت کار او را با کتابی از «سولژنیستین» مقایسه می‌کنند. سولژنیستین آن هنگام که از اسارت ۵ ساله از اردوگاه کار اجباری رهایی یافت، «یک روز در زندگی ایوان دنیسوویچ» را نگاشت تا در دهه ۶۰ میلادی پرده از بزرگترین راز حکومت استالینی بردارد. اردوگاه‌های کار اجباری- گولاک- محصول امضایی بود که لنین در ۱۹۱۷ بر قانون مجازات عمومی روسیه بلشویکی برجای گذاشت و استالین با اتکاب آن میلیون‌ها شهروند روس را به اردوگاه‌های کار فرستاد. اکنون نیز کانگ چول-هوان دست خواننده را می‌گیرد و او را از دیوار آهنین سرخی که «کیم ایل سونگ» در ۱۹۴۸ تحت

در کره شمالی محکومان به حبس ابد، کالاهایی با ارزشند. در سرزمینی که شهروندان ترس را به آغوش کشیده و همزیستی با این حس بشری، تداوم حیات را به آنان ارزانی داشته است، محکومان به حبس ابد ارزشی مضاعف برای رهبران آن یافته‌اند. زندانیان محصور در دیدرس نگاه‌های ماموران امنیت، قابل اعتمادترین نیروی کار سرزمین‌های شمالی‌اند؛ نیروی کاری قابل اعتماد در سرزمینی که چوب حراج بر متاع اعتماد زده‌اند. معاملاتی ساده اما ضد بشری، است. در قاموس حکومتگری ایدئولوژیک رهبران کره، زندانیان سیاسی دشمنان خلق‌اند و سزاوران مرگ. محکومان سیاسی را از خلق جدا می‌کنند تا ماحصل نیروی کار آنها، تولید سلاح‌های مرگ‌آفرین باشد. وقتی اطمینان به شهروندان عادی شرط عقل نیست، پس باید نیروی کار کارخانه‌های تسلیحات هسته‌ای و نظامی را از میان محکومان به حبس انتخاب کرد؛ البته محکومان به حبس ابد طنز زمانه اما اینجاری می‌نماید؛ حکومت کره با استفاده از نیروی کار منتقدان و مخالفان، ابزار بقای حکومتگری ایدئولوژیک خویش را می‌سازد.

در سرزمین‌های شمالی کره، کار عامل بقای ایدئولوژی است. در این پهنه از زمین تنها باید کار کرد تا توان و اشتیاقی برای خواندن و پرسیدن نماند. دایره خواندنی‌ها و پرسیدنی‌ها، همه را دستگاه حکومت برای شهروندان مشخص می‌کند. کره شمالی تصویری از یک خانواده بزرگ سنتی است که «رهبر کبیر» هنوز بعد از مرگ هم آن را پدری می‌کند. درهای این خانه جز با اجازه «پیشوا» به بیرون باز نمی‌شود و اعضای خانواده آموخته‌اند که در دایره بسته حاکمیت پدرسالار کار کنند و فقط کار کنند.

◀▶

«کانگ چول-هوان» وقتی از کره شمالی گریخت و در همسایه جنوبی اقامت گزید، شاید گمان این نداشت که

بدر و پسر است. دشمنان داخلی به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده می‌شوند و دشمنان خارجی به پهنای می‌شوند برای ساخت سلاح هسته‌ای. بدین ترتیب رهبر کره شمالی الگویی تازه از حکومت کمونیستی را به نمایش گذاشت؛ الگویی افراطی از کمونیسم. الگویی که در آن حکومت صاحب جان و مال افراد شد، اردوگاه‌های کار اجباری خانوادگی تشکیل شد و دروازه‌های کشور به جهان خارج بسته. نه صدایی از داخل به بیرون می‌رفت و نه امیدی از بیرون به داخل راه می‌یافت. ترس با زندگی مردم همراه و اعتماد کالایی نایاب شد. حکومت کمونیستی شد و جامعه طبقاتی: «شهروندان عادی و شهروندان خائن و جنایتکار». جنایتکاران با خانواده به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده شدند تا آنها که «اصلاح‌پذیر» بودند، از پس گذران سال‌های طولانی کار سخت و جانفروسا اگر اقبال یافتند، بار دیگر زندگی در خارج از اردوگاه‌ها را تجربه کنند و آنهایی که «اصلاح‌ناپذیر» تشخیص داده شده بودند، به کارگران بی‌مزد و مواجب و پایه‌های استحکام رژیم کمونیستی خلق کره تبدیل شدند. در کره شمالی فاصله خائن و شهروند معمولی بسی اندک است. گذشت دقیقه‌ای کافی است که یک شهروند، اتهام خائن بودن خویش را بشنود که در این سرزمین، طنین فریادهای «زنده باد رهبر کبیر» است که وفادار بودن و خائن شدن کره‌ای‌ها را آشکار می‌کند. خائنان و جنایتکاران کره شمالی هیچ‌گاه در دادگاهی حضور نمی‌یابند تا جرم خویش را دریابند. دادگاهی وجود ندارد تا شهروندان درک کنند که «عدم شرکت در تظاهرات حکومتی، تشویق نکردن رهبر کبیر به اندازه کافی و نشان ندادن نفرت لازم در برخورد با وطن‌فروشان» است که از آنان «موجوداتی خطرناک» برای آینده می‌سازد. همین جرم‌ها کافی است تا به حبس ابد محکوم شوند و در اردوگاه‌های کار اجباری مرگ را به انتظار نشینند. خائنان هیچ‌گاه با عنوان شهروندان معمولی به زندگی بازمی‌گردند و فرزندان نیز سرنوشت محتوم پدران را تجربه می‌کنند. اینجا، در کره شمالی، رنج کشیدن هم موروثی است.



حکومت کره شمالی به پاکسازی نژادی باور دارد. در ایدئولوژی حکومتگری «جوچه» ریشه‌های پست یا باید نبود شوند یا مانی در مقابل تداوم نسل خود بینند که در باور پیشوا «خشک کردن بذرها و نهال‌های ضد انقلاب اقدامی عاجل است و ضروری». نابودسازی ضدانقلاب برای رهبران کره شمالی «ارزش بزرگ تداوم انقلاب» است. اینچنین است که در اردوگاه‌های کار اجباری عشق مهر تعطیل می‌خورد و «بارداری» حکم مرگ مادران متخلف را صادر می‌کند چراکه نسل ضدانقلاب حق تداوم بقا را ندارد. مأموران حکومتی و مریدان ایدئولوژی، کوچکترین نشانه‌ای از رحم و شفقت را در مردم این سرزمین نبود می‌کنند هرچیز که اندک نشانی از همدلی و نوع‌دوستی دارد از صحنه زندگی و حیات اجتماعی مردم کره شمالی حذف می‌شود و در مقابل بفره‌های خشم و انتقام، تقویت و تقدیس. کره شمالی سرزمین نفرت پراکنی است؛ نفرت از دشمن، نفرت

از خائن، نفرت از آمریکا، نفرت از امپریالیسم و نفرت از دشمنان خلق و میهن. مردم کره شمالی سیاه‌های از دشمن می‌شناسند بدون اینکه دوستی داشته باشند. اراده انسانی در این سرزمین نبود می‌شود و توهم رسیدن به جامعه آرمانی و قدرت ایدئولوژی کوچکترین نشانی از خودانگیختگی برای مردم باقی نمی‌گذارد. شهروندان کره‌ای در قامت سربازان انقلاب، شور انقلابی را با فقر مطلق اجتماع خویش همراه می‌کنند تا آرمان‌های کیم ایل سونگ - رهبر کبیر - و فرزندش کیم جونگ ایل - رهبر عزیز - شاید روزی مجال ظهور یابد و انقلاب به سرانجام رسد. در روزگار مرگ اراده‌ها اما امید هنوز در زندگی مردم سرزمین‌های شمالی زنده است و جاری. در این سرزمین محکومان به مرگ نیز امید از دست ندادند، باورهای کمونیستی چنان در ذهن شهروندان نفوذ کرده که آنان آنچه امروز در مقابل چشم می‌بینند را انحراف رهبران و حکومتگران از آن آرمان‌ها و باورها می‌دانند. زندانیان کره‌ای، آنها که ژاپن را به مقصد کره شمالی ترک کردند تا حکومتی ایده‌آل بسازند، هنوز

هم امید در نگاهشان موج می‌زند. آنها شاید در زیر بار کار سخت و توفرسا، مجالی برای فکر و اندیشه نیابند اما باور به امید را در اردوگاه‌های کار اجباری به عنوان تنها نشانه‌ای از دنیای خارج برای خود حفظ کرده‌اند. اگرچه می‌دانند دیر یا زود خواهند مرد. زندانیان کره‌ای به انتظار مرگ می‌نشینند و خود به پیشواز آن نمی‌روند. شاید این گفته کارل مارکس حدیث گویای وضعیت این دسته از

مردم کره شمالی باشد: «آنها چیزی برای از دست دادن نداشتند جز زنجیرهای پاهایشان».



ابهام، تردید، سکوت و فساد با زندگی روزانه مردم کره شمالی همراه است. کره‌ای‌های مجرم، هیچ‌گاه جرم خویش را نخواهند دانست، همچنان که شهروندان معمولی نیز هیچ‌گاه قادر نمی‌شوند تا خارج از سایه تردید و ترس زندگی خود را به سامان رسانند. «سکوت» بزرگترین ارزش زندگی مردم این سرزمین است. سکوت همواره تقدیر می‌شود و ساکت بودن تشویق آزادشدگان از اردوگاه‌های کار اجباری تعهد سکوت می‌دهند و شهروندان معمولی از آن روی که ملجایی برای اعتماد نمی‌یابند، با سکوت هم‌خانه می‌شوند. «ترس» اما هم‌نشین سکوت این قوم است و همدم آنزوا و تنهایی انسان. همچنان که «خبرچین» هم نه یک توهم که حقیقتی حاضر در زندگی ایدئولوژیک مردم کره شمالی است. هر سخن، حرف و عملی باید که سنجیده باشد و قابل دفاع.

مردم کره شمالی تنها یک راه فرار از روند کالتنبار زندگی روزانه دارند و آن پرداخت رشوه به مأموران

حکومتی است. اگر خوش شانس باشند و اقوام خارج از کره شمالی برایشان پولی بفرستند آنگاه شاید بتوانند اندکی راحت‌تر از سایرین زندگی کنند. ساختار بوروکراسی کره شمالی با فساد تنیده شده و از این زاویه است که مردم مجالی برای تجربه زندگی متفاوت می‌یابند. با پرداخت رشوه هم غذای بیشتری در این کشور قحطی‌زده به دست می‌آید و هم اعتباری بالاتر. کره‌ای‌ها مجبور به پرداخت رشوه هستند تا کمی متفاوت از سرنوشت مقدر زندگی کنند؛ سرنوشتی که کمترین اراده‌ای در تغییر آن نداشته و ندارند. با پرداخت رشوه می‌توان امروز را کمی راحت زندگی کرد اما نمی‌توان تقدیر را تغییر داد؛ تقدیری که جایی دیگر مقدر شده است؛ در ذهن پدر و پسر که اولین حکومت موروثی کمونیستی را بنیان نهادند و شدیدترین نژوای تاریخی را برای خود و شهروندانشان خریدند. پشت دیوارهای آهنین کره شمالی زندگی جریان دارد؛ زندگی‌ای متفاوت، ترس، بی‌اعتمادی، خشونت و ایدئولوژی همراه همیشگی این زندگی انسانی است. در کره شمالی نبض انقلاب هنوز



می‌زند اما تنها در دستان کیم جونگ ایل، بازمانده رهبر کبیر که انقلاب برای مردم این سرزمین مدتی است که از ارزش تهی شده است. خلاصه باید کرد که توصیفی که کاتگ چول - هوان در صفحات میانی کتاب آکواریوم‌های پیونگ یانگ از لحظه ورود خود و خانواده‌اش به اردوگاه کار اجباری به یادگار می‌گذارد شاید بهترین توصیف از زندگی در این سرزمین را عرضه می‌کند: «در همان زمانی که ما داشتیم از کامیون پیاده می‌شدیم، پیرزنی که حدس می‌زنم از دوستان خانوادگی سابق مان بود، دوان دوان جلو آمد و مادر بزرگم را بغل کرد. آنها برای مدت طولانی دست‌های یکدیگر را گرفتند و از ته دل گریه کردند».

مادر بزرگم گفت: موقعی که تو ناپدید شدی من خیلی نگرانم شدم.

پیرزن گفت: آیا کسی از سرنوشت من باخبر شد؟

مادر بزرگم گفت: نه، من که چیزی درباره‌ات نشنیدم.

فقط می‌دانستم که ناگهان ناپدید شده‌ای.

پیرزن گفت: حالا تو اینجایی، درست مثل من! آن

هم بعد از تملسی آن زحمانی که من و تو برای حزب

کشیدهایم. ●